

نجوای نیازمندان به معبود (۱)* شرح مناجات مفتقرین

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این مقاله شرحی بر مناجات مفتقرین امام سجاده علیه السلام است. کمال مطلوب انسان از طریق عبودیت و بندگی‌اش حاصل می‌شود. حقیقت بندگی، در بنده و عبد بودن و فقر ذاتی اوست؛ این‌که خدای متعال مالک همه چیز است. فلسفه تشریح برخی عبادات همچون نماز، حج، روزه و... مهر تأییدی بر فقر ذاتی انسان و مالکیت مطلق خدای سبحان است. علاوه بر این، عزت و احترام و همه ثروت و دارایی هم از آن خداست. طغیان و سرکشی انسان در دنیا، نتیجه دوری انسان از خدا و احساس بی‌نیازی از اوست.

مناجات مفتقرین امام سجاده علیه السلام، گواهی بر فقر و نیاز ذاتی انسان به خداست و یادآور این باور است.

کلیدواژه‌ها: مناجات مفتقرین، فقر ذاتی، عبودیت و بندگی.

نقش درک فقر ذاتی در نیل به کمال و بندگی خدا

در ادامه بررسی مناجات‌های پانزده‌گانه، به شرح و بررسی مناجات مفتقرین می‌پردازیم. «مفتقرین» جمع «مفتقر» و از ماده «فقر» و به معنای نیازمندان است. با توجه به عنوانی که برای این مناجات انتخاب شده، این سؤال مطرح می‌شود که در مضامین آن چه ویژگی‌ای وجود دارد که چنین عنوانی برایش برگزیده شده است. برای فهم این مطلب، باید برخی اموری را که در مباحث پیشین مطرح شد و اصول موضوعه است، بپذیریم. یکی از آن امور، باورداشت این حقیقت است که انسان برای عبادت و بندگی خدا آفریده شده است؛ چنان‌که خداوند نیز فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶)؛ و پریان و آدمیان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا پرستند.

کمال مطلوب انسان، تنها از راه عبادت و بندگی خدا حاصل می‌شود و حقیقت بندگی، این است که انسان، بنده و عبد بودنش را درک کند و به منصبه ظهور برساند. بنده و عبد بودن بدین معناست که مالک چیزی و حتی مالک خودش نیست و خداوند به‌راستی مالک انسان و همه چیزهایی است که در اختیارش قرار دارد. مالکیت انسان بر چیزهایی که به او تعلق دارند، اعتباری است؛ زیرا کسانی که به‌عنوان مولی و ارباب شناخته می‌شوند، اعتباراً مالک عبد و بنده‌شان هستند و در برابر پولی که می‌دهند، مالک آن بنده می‌شوند. البته در مالکیت مولی بر خود بنده مسامحه است. در واقع آن مولی، مالک کار و ثمره فعالیت‌های آن بنده است و حق دارد از او بهره‌برداری کند، نه اینکه مالک ذات او باشد.

برخی عبادات چون نماز، حج و روزه برای باور

این حقیقت وضع شده‌اند که خداوند، مولی و مالک همه چیز است. چه اینکه با این عبادت‌های خاص، انسان به‌راستی بندگی خدا را با عملش نیز بروز می‌دهد. البته سایر اعمال حسنه و هرکاری که با قصد تقرب خدا انجام گیرد، عبادت او به‌شمار می‌آید. در نتیجه ترسیم‌کننده بندگی انسان در برابر خداوند خواهد بود. انجام عبادت و بندگی حقیقی خدا با سجده، نماز و یا هرکار نیکی که به قصد قربت انجام پذیرد، متوقف بر آن است که انسان دست‌کم بداند و باور داشته باشد که در امور و جهاتی نیازمند خداست و آن امور از اختیارش خارج‌اند. البته انسان‌ها نوعاً بسیار دیر به این حقیقت باور پیدا می‌کنند که همه چیز از آن خداست و آنان از خود چیزی ندارند؛ چنان‌که خداوند از قول قارون نقل می‌کند که می‌گفت:

من با علم خود این ثروت کلان را فراهم ساختم: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يَسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾ (قصص: ۷۸)؛ گفت: همانا آنچه به من داده شده بنابر دانشی است که نزد من است. آیا ندانست که خدا پیش از او نسل‌هایی را نابود کرد که نیرویشان از او فزون‌تر و فراهم‌آورندگان [از مال دنیا] از او بیشتر بود؟ و بزهکاران را از گناهانشان نپرسند [یعنی آنان را بی حساب به دوزخ برند، یا عذرهایی که برای گناهانشان می‌تراشند شنیده نمی‌شود و عذاب دامن‌گیرشان می‌شود].»

بسیاری از ما برآنیم که علم و دانشمان را که با تلاش و زحمت خود فراهم ساخته‌ایم، آن را متعلق به خویش بدانیم؛ یا معتقدیم که حیثیت و آبرویی را که در جامعه داریم، با زحمت خویش به دست

طغیان و سرکشی نتیجه احساس بی‌نیازی از خدا
اگر انسان احساس نیاز به خداوند نداشت، نه فقط هیچ انگیزه‌ای برای بندگی اش ندارد، بلکه در مقام معارضه با او نیز برمی‌آید؛ چنان‌که فرعون احساس بی‌نیازی از خدا کرد و آن‌گاه گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ (نازعات: ۲۴)؛ منم خدای برتر شما.

یا آنکه در آیه دیگر خداوند می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ﴾ (علق: ۶-۷)؛ آری، هرآینه آدمی سرکشی می‌کند و از حد می‌گذرد، از آن‌رو که خود را بی‌نیاز و توانگر ببیند.

وقتی انسان خود را برخوردار یافت و احساس نیاز به چیزی نداشت، بندگی خدا را نمی‌کند. او پیش خود می‌اندیشد که من چشم دارم، گوش و دست و پا دارم که با آنها بینم و بشنوم و حرکت کنم و هرچه می‌خواهم برگیرم؛ امکانات و ثروت کافی نیز اندوخته‌ام؛ پس دیگر نیازی به خدا ندارم که بندگی او را بکنم و به درگاهش دعا کنم. شاهد این معنا این است که وقتی امکانات از او گرفته شد یا جان و زندگی اش در خطر قرار گرفت، چون خود را کاملاً به خداوند، نیازمند می‌یابد، به سراغش می‌رود و از او رهایی و نجات می‌طلبد: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ (عنکبوت: ۶۵)؛ و چون در کشتی سوار شوند، خدا را با اخلاص و پاک‌دینی [(یکتاگرایی)] بخوانند، و چون به سوی خشکی برهاندشان، آن‌گاه شرک می‌ورزند. وقتی امواج متلاطم دریا، کشتی را در خطر غرق شدن قرار می‌دهد، چون ساکنان کشتی با همه وجود درمی‌یابند که کسی جز خدا آنها را از خطر نمی‌رهاند، مخلصانه به خداوند پناه می‌برند و از او یاری می‌طلبند؛ چون در آن حال، آنان احتیاجشان به

آورده‌ایم؛ یا خود را مالک چشم، دست و پا و سایر جوارح و اعضای بدنمان می‌دانیم. برای اینکه حقیقتاً خداوند را بندگی کنیم، در درجه اول، باید باور کنیم که ما مالک چیزهایی که بدان‌ها نیازمندیم، نیستیم و خداوند باید آنها را در اختیار ما قرار دهد؛ در درجه دوم، سعی کنیم توجه خداوند را به خود جلب کنیم تا او آنچه را ما می‌خواهیم در اختیارمان قرار دهد و جلب توجه خداوند هم با بندگی و عبادت او حاصل می‌شود. کسانی که خود را محتاج غیر خدا می‌دانند و مثلاً برای اینکه از فردی ثروتمند پولی بگیرند، سعی می‌کنند با اظهار کوچکی و ستایش او و یا با هر حیلۀ دیگری نظرش را به خود جلب کنند، در واقع با اظهار بندگی در برابرش به او اعلام می‌کنند که ما به تو نیازمندیم و تو نیازمان را برآورده می‌سازی؛ یا کسانی که در پی به دست آوردن عزت و احترام و موقعیت در جامعه هستند، برای این منظور سخنان مردم فریب می‌گویند و کاری می‌کنند که مردم از آنها خوششان بیاید و آنان را بستایند و به ایشان احترام بگذارند، به نوعی مردم را بندگی کرده‌اند و این رفتارشان شرک خفی است. مگر جز این است که عزت و احترام و ثروت از آن خداست و دیگران هرچه دارند از او دارند؟ پس انسان باید به این باور نیز برسد که همه چیز از خداست و دیگران نیز گدای اویند و هرچه دارند، او به آنها داده است. اگر این دو مقدمه ذهنی و معرفتی در انسان پدید آمد، یعنی او خود را نیازمند خدا دید و درصدد جلب توجهش به خود برآمد و نیز خویش را محتاج غیر خدا ندید و برای تأمین همه نیازهایش در خانه خداوند رفت، انگیزه عبادت و بندگی حقیقی در او پدید می‌آید.

خداوند را کاملاً درک می‌کنند. اما وقتی در ساحل امن و نجات قرار گرفتند و خداوند آنان را رها کنید، مجدداً راه سرکشی و طغیان پیشه می‌کنند. در آیه دیگر نیز خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يَسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَبِيَّةٍ وَقَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَبْنَاهُ مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ (یونس: ۲۲)؛ اوست آن‌که شما را در خشکی و دریا می‌برد، تا آن‌گاه که در کشتی‌ها باشید و آنها با بادی خوش، ایشان را ببرند و آنان بدان شادمان شوند، ناگاه بادی تند و سهمگین بر آنها وزیدن گیرد و موج از هر سو بدیشان رسد و چنان دانند که فراگرفته شده و به هلاکت افتاده‌اند، خدا را درحالی‌که دین را ویژه او دانند [با اخلاص] بخوانند که اگر ما را از این [بلا و ورطه] هلاکت [برهانی، هرآینه از سپاسگزاران باشیم.

راهکار درک نیاز به خدا

روشن شد که برای بندگی خدا، انسان باید درک کند که نیازمند اوست. راه رسیدن به این درک، این است که به چیزهایی که ندارد بیندیشد و در تأمین آنها، خود را نیازمند خدا بداند. چون در ارتباط با آنچه در اختیار دارد، به راحتی قبول نمی‌کند که برای او نیست و عاریه و امانت الهی است که در اختیار او قرار گرفته تا آنکه خود را بدهکار خدا بداند. سپس به آنچه در اختیار دارد بنگرد که آنها نیز برای او نیست و خداوند، آنها را در اختیارش نهاده است. بنگرد که او در آغاز، قطره‌ای آب گندیده بیش نبود و فهم، قدرت، عزت، موقعیت و سایر آنچه را دارد خداوند به او عنایت کرد و برای بقا و دوام آنها باز نیازمند

اوست؛ چون خداوند می‌تواند آنها را از انسان باز ستاند و او را تهی دست و بیچاره کند. کسی بدان معرفت نائل شده است که خود را کاملاً نیازمند خدا بداند. وقتی سخن می‌گوید بر این باور است که با خواست خدا کلمات به ذهن او خطور می‌کنند و بر زبانش جاری می‌شوند و اگر کلمه‌ای را بر زبان جاری کرد، تا خداوند اراده نکند نمی‌تواند کلمه دیگری بگوید. وقتی نفس پایین می‌رود، تا خداوند اراده نکند آن نفس بالا نمی‌آید و رفت و آمد نفس به اراده و خواست خداست. گاهی اتفاق می‌افتد که انسان در نماز مشغول خواندن سوره «حمد» می‌شود و پس از خواندن آیه اول، آیه دوم فراموشش می‌شود یا شماره رکعات نماز را فراموش می‌کند و این حاکی از ضعف انسان است.

گاهی انسان نیازهای خود را می‌داند، اما خیال می‌کند که دیگران نظیر پدر، مادر، رفیق و استاد می‌توانند نیازهای او را تأمین کنند و برای آنان نقش استقلالی در تأمین نیازهایش قایل است. در صورتی‌که او باید باور داشته باشد که جز خدا کس دیگری نمی‌تواند نیازهای او را تأمین کند؛ دیگران وسایلی هستند که خداوند قرار داده تا از طریق آنها اراده و خواست خود را به انجام رساند و اگر او نخواهد، کاری از آنها ساخته نیست. دیگران نیز چون ما در مانده و فقیرند و تا خداوند به آنها ثروت، علم یا قدرت ندهد، نمی‌توانند کاری را برای ما انجام دهند.

نقش مناجات مفتقرین در درک نیاز به خداوند

مناجات مفتقرین انسان را به فقر و نیازمندی‌اش به خداوند آگاه می‌کند و این باور و معرفت را در او پدید می‌آورد که انسان سر تا پا نیازمند خداست و هم

کمال را طی کنند. این کلمات نورانی چون منشأ الهی دارند، به سوی خداوند صعود می‌کنند؛ «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» (فاطر: ۱۰)؛ سخن نیکو و پاک به سوی او بالا می‌رود.

با توجه به معارف بلند و آثار ارزشمندی که دعاها بر جان و رفتار ما دارند، بایسته است که انسان دعا را با تأمل و تدبّر بخواند و سعی کند حالش مساعد و با مضامین دعا هماهنگ شود و به صرف خواندن دعا اکتفا نکند. گاهی انسان الفاظ و کلمات دعا را می‌خواند و توجهی به معانی آنها ندارد، نظیر کسانی که به زبان عربی آشنا نیستند و ترجمه دعا نیز ذیل جملات آن نوشته نشده است تا با خواندن آن پی به معانی دعا ببرند. در این صورت، صرف خواندن دعا انجام شده، اما عمل دعا کردن تحقق نیافته است. گاهی انسان متوجه معانی دعا نیز می‌شود و وقتی دعاها را می‌خواند، اما عمل دعا کردن تحقق نیافته است. فرموده‌اند. در این صورت گرچه فهم معانی دعا مهم است، مهم‌تر اینکه آن دعا از دل انسان برخیزد و آن در صورتی است که افزون بر خواندن کلمات و فهم معانی دعا، حال انسان نیز مساعد و با مضمون دعا نیز هماهنگ باشد. بدین منظور، انسان باید مقدمات و شرایط کافی را در خود پدید آورد و آمادگی کامل روحی و معنوی برای خواندن دعا داشته باشد که در این صورت کلمات از دل برمی‌خیزد و آن دعا تأثیر کاملی بر انسان می‌گذارد. اگر انسان با توجه و حال مساعد و تدبّر، مناجات مفتقرین را بخواند، درمی‌یابد که چه نیازهایی دارد و تنها خداوند آن نیازها را تأمین می‌کند. ما باید باور کنیم که همه وجودمان نیاز است و همه چیز از خداست و جز او

در آنچه ندارد، محتاج خداست و هم در آنچه در اختیار دارد. غالباً وقتی نعمتی از انسان گرفته می‌شود، آدمی تازه قدر آن نعمت را می‌شناسد و متوجه می‌شود که آن را خداوند در اختیار او نهاده بود و الاً اگر حقیقتاً او مالک و صاحبش بود، آن را از دست نمی‌داد. از این رو خداوند گاهی برای اینکه انسان، مغرور و غافل نشود، نعمتش را از او می‌گیرد. براساس این شیوه مؤثر تربیتی الهی، گاهی بندگان مؤمن که اهل تهجد و نماز شب هستند، موفق به انجام نماز شب نمی‌شوند. خداوند بدین وسیله به آنها تفهیم می‌کند که اراده و تصمیم آنها، نقش اساسی در برخاستن از خواب و انجام نماز شب ندارد، بلکه آنها با توفیق الهی موفق به انجام آن عمل ارزشمند می‌گردند. گاهی برای عقوبت گناه یا غفلتی که از انسان سرزده، نعمتی را از او می‌گیرد. بنابراین از دست دادن نعمت می‌تواند موجب تذکر و توجه انسان و زدودن غفلت شود.

مطالعه و تدبّر در دعاها و مناجات‌ها و از جمله مناجات مفتقرین نیز انسان را متوجه فقر ذاتی خود می‌کند و این باور را در او پدید می‌آورد که هرچه دارد، از خداست و هرچه را بدان نیازمند است، از خداوند درخواست کند. با توجه به مضامین عالی و معارف بلند و آثار تربیتی فراوان نهفته در دعاها، مناجات‌ها و کلمات امامان معصوم علیهم‌السلام است که امام فرمودند: «قرآن کلام نازل خداست و دعاها، قرآنی صاعد هستند» (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۳۲). یعنی خداوند، خود، این معارف ارزشمند را به رسول خدا و ائمه اطهار علیهم‌السلام تعلیم و الهام فرمود، تا بندگان تشنه معارف ناب از آبشخور آنها جانانشان را سیراب سازند و با استفاده از آنها مدارج تعالی و

معرفت و فهمش فزونی یابد و بیشتر به آینده خود بیندیشد، اضطراب و نگرانی‌اش افزایش می‌یابد و افزون بر اضطراب‌ها و نگرانی‌هایی که برای آینده خود در این دنیا دارد، نگران سرنوشتی است که هنگام جان دادن و شب اول قبر و در عالم برزخ و قیامت خواهد داشت. از این رو امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: خدایا، تنها تو می‌توانی مرا در حصن امان خویش قرار دهی و اضطراب، ترس و وحشتم را برطرف سازی.

«وَذَلَّتْ لِي لَا يَعْرِفُهَا إِلَّا سُلْطَانُكَ، وَأُمْنِيَّتِي لَا يَبْلُغُنِيهَا إِلَّا فَضْلُكَ، وَخَلَّتْ لِي لَا يَسُدُّهَا إِلَّا طَوْلُكَ، وَحَاجَّتِي لَا يَقْضِيهَا غَيْرُكَ، وَكَرْبِي لَا يَفْرَجُهُ سِوَى رَحْمَتِكَ، وَضُرِّي لَا يَكْشِفُهُ غَيْرُ رَأْفَتِكَ»؛ و ذلت و خواری‌ام را جز سلطنت و بزرگی تو به عزت تبدیل نمی‌کند و جز فضل و کرمات، کسی مرا به آرزویم نمی‌رساند و نقص و کمبود مرا جز عطایات برطرف نمی‌سازد و حاجتم را جز تو، کسی روا نمی‌کند و غم و اندوهم را جز رحمت بی‌پایانت به شادی بدل نمی‌سازد و رنج و دردم را جز رأفت و مهربانی‌ات برطرف نمی‌کند.

جملات فوق حضرت برای همه قابل فهم است. اما در جملات بعد، حضرت نیازها و درخواست‌هایی را مطرح می‌کنند که برای همگان قابل درک نیست. از این رو، تا فهم و درک آن نیازها در انسان پدید نیاید، عطشی برای برطرف ساختن آنها در وی به وجود نمی‌آید. فقر و ناداری و کمبودها و مشکلات زندگی برای همه ملموس و محسوس است، اما کمتر کسی سوز دل ناشی از فراق خدا را درک می‌کند. این سوز دل در کسی پدید می‌آید که طعم و لذت لقای الهی را چشیده باشد.

«وَعَلَّتْ لِي لَا يَبْرِدُهَا إِلَّا وَضْؤُكَ، وَأَوْعَتِي لَا يَطْفِئُهَا إِلَّا

کس دیگری نمی‌تواند نیاز ما را رفع کند. باید باور کنیم که دیگران نیز چون ما فقیر و گدای خدایند و کاری از آنان بر نمی‌آید. در بخش اول مناجات، حضرت می‌فرمایند: «إِلَهِي كَسْرِي لَا يَجْبُرُهُ إِلَّا لَطْفُكَ وَحَنَانُكَ وَفَقْرِي لَا يَغْنِيهِ إِلَّا عَطْفُكَ وَإِحْسَانُكَ وَرَوْعَتِي لَا يَسْكُنُهَا إِلَّا أَمَانُكَ»؛ خدایا، کسر و نقصان مرا چیزی جز لطف و عطایات تدارک و جبران نمی‌کند و فقر و بینوایی‌ام را چیزی جز احسان و کرم تو برطرف نمی‌سازد و ترس و اضطرابم را جز امان تو ایمنی نمی‌بخشد.

نمود نیاز همه‌جانبه به خدا در مناجات امام سجاد علیه السلام

«کسر» به معنای شکستگی است و مصداق روشن آن شکستگی استخوان است. «جبر» نیز به معنای ترمیم و جبران است. جبر و جبران شکستگی استخوان به معنای شکسته‌بندی و ترمیم آن است. مسلماً منظور از «کسر» در سخن حضرت، شکستگی استخوان نیست، بلکه آن واژه، استعاره‌ای و به معنای هر نوع کمبود و نقص و اختلالی است که در زندگی انسان پدید می‌آید. حضرت می‌فرمایند: خدایا، کمبودها و ناکاستی‌های زندگی‌ام تنها با لطف و مهر تو برطرف می‌شود. فقر و تهی‌دستی من نیز تنها با عنایت و بخشش از بین می‌رود و دیگران که چون من فقیرند، نمی‌توانند فقرم را برطرف سازند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵)؛ ای مردم، شما باید نیازمندان به خدا و خداست بی‌نیاز و ستوده.

انسان، طالب آرامش است و آسودگی و آرامش، یکی از نیازهای طبیعی و روانی اوست. اما زندگی انسان پیوسته عجین با اضطراب است و هر قدر

است که خداوند فراروی ما قرار داده و شناخت آنها و به کار بستنشان، شیطان را از حریم دل انسان خارج می‌سازد و نور الهی را بر آن حاکم می‌کند.

تقدم توجه به نیازهای معنوی بر نیازهای مادی

امام سجاده علیه السلام در سخنان خود برخی از نیازهایشان را برمی‌شمارند و می‌فرمایند که جز خداوند، کسی نمی‌تواند آنها را برطرف سازد. برخی از آن نیازها مفهومی عام دارند و دارای مصادیق مادی و معنوی هستند و بی‌تردید توجه حضرت، معطوف به مصادیق و مفاهیم معنوی آنهاست. ما نیز باید سعی کنیم مصادیق معنوی آنها را بشناسیم و درک کنیم و توجهمان را بدان‌ها معطوف سازیم. مثلاً، فقر هم دارای مصداق مادی است و برای آنان که با ناداری و گرفتاری‌های مادی روبه‌رو هستند و از تأمین نیازهای مادی‌شان عاجزند، محسوس و قابل درک است. ازاین‌رو، درصدد برطرف کردن آن برمی‌آیند و خواسته رفع آن را سرلوحه دعاها و درخواست‌های خود از خدا قرار می‌دهند. اما بدتر و مصیبت‌بارتر از فقر مادی، فقر معنوی است و ما در درجه اول باید آن را بشناسیم و باور کنیم، و آنگاه درصدد رفع آن برآییم و از خداوند نیز بخواهیم آن را برطرف سازد. برای اینکه در هنگام خواندن مناجات مفتقرین، حال مساعدی به ما دست بدهد، باید باورها و ذهنیت‌هایمان را تصحیح کنیم و شناخت و باور آنچه را در کلام امام سجاده علیه السلام آمده برای خود فراهم آوریم و مانند کسی که با همه وجود، آنها را درک و لمس می‌کند، آنها را مطرح سازیم.

گاهی ما در صفحه حوادث روزنامه‌ها می‌خوانیم که در فلان شهر زلزله رخ داده یا تصادفی اتفاق افتاده

لِقَاؤِكَ، وَشَوْفِي إِلَيْكَ لَا يَبْلُغُ إِلَّا النَّظْرُ إِلَى وَجْهِكَ، وَقَرَارِي لَا يَقْرُدُونَ دُنُوِي مِنْكَ وَلَهْفَتِي لَا يَرُدُّهَا إِلَّا رَوْحُكَ، وَسَقَمِي لَا يَشْفِيهِ إِلَّا طِبُّكَ، وَغَمِّي لَا يَزِيلُهُ إِلَّا قُرْبُكَ؛ و حرارت اشتیاقم را جز وصالت فرو نمی‌نشانند و شعله سوز و گدازم را جز لقایت خاموش نمی‌کند و آتش شوقم را چیزی جز نظر به جمالت فرو نمی‌نشانند و دلم جز در جوار تو آرام نمی‌گیرد و اندوه و حسرتم را جز نسیم رحمتت زایل نمی‌گرداند و دردم را جز درمان تو شفا نمی‌بخشد و چیزی جز قرب تو غم از دلم نمی‌زداید.

در ادامه حضرت می‌فرماید: «وَجُرْحِي لَا يَبْرِئُهُ إِلَّا صَفْحُكَ، وَرَيْنُ قَلْبِي لَا يَجْلُوهُ إِلَّا عَفْوُكَ، وَوَسْوَاسُ صَدْرِي لَا يَزِيحُهُ إِلَّا أَمْرُكَ»؛ و بر جراحتم جز بخششت مرهم نمی‌گذارد و زنگار قلبم را جز عفو پاک نمی‌سازد و وسواس و اندیشه‌های باطل درونم را جز فرمان تو زایل نمی‌کند.

زخم‌هایی که بر تن انسان نشسته است با مرهم و دارو درمان می‌شود، اما زخم‌هایی که بر اثر طغیان و معصیت بر جان انسان، نشسته است که به مراتب خطرناک‌تر از زخم تن است، تنها با گذشت و بخشش خداوند التیام می‌یابد. همچنین دل زنگارگرفته از معصیت را تنها آب توبه صیقل می‌دهد و عفو الهی، زنگار آن را می‌زداید. نکته دیگری که از بیان نورانی امام سجاده علیه السلام استفاده می‌شود، این است که وسوسه‌ها و شبهه‌هایی که به دل ما راه می‌یابند، مانع یقین و اطمینان یافتن به حقایق و معارف الهی می‌شود و دل آلوده به وسواس نمی‌تواند مسیر تعالی و کمال را بشناسد و آنچه وسوسه و شبهه را از دل می‌زداید و باعث باور داشتن حقایق طریق الهی و مسیر تعالی و کمال می‌گردد، اوامر و روشنگری‌هایی

معنوی‌اش را برطرف سازد. اما اگر کسی این نیازهای معنوی و اساسی را درک نکرده و فهم او در امور مادی و مشکلات دنیوی متوقف مانده باشد، در دعا و توسل خود تنها از خداوند می‌خواهد که بیماری‌اش را شفا دهد و مشکلات مالی و مادی‌اش را برطرف سازد و از این سخن امام سجاد علیه السلام که خدایا، سوز دل مرا جز لقای تو خاموش نمی‌کند، درک و فهمی ندارد.

با خواندن این مناجات‌ها، متوجه می‌شویم که غیر از نیازهای روزمره، نیازهای اساسی و مهم دیگری نیز هستند که نظر و توجه اولیای خدا بیشتر به آنها معطوف بوده، و خواسته برطرف شدنشان را سرلوحه دعاها و درخواست‌های خود از خداوند قرار می‌دادند. پس از آگاهی از وجود چنین خواسته‌ها و نیازهایی، لازم است که از خداوند بخواهیم آنها را تأمین کند.

یا فلان خانه آتش گرفته است. بی‌تردید چنین اخباری برای ما ناراحت‌کننده است، اما هیچ‌گاه ناراحتی ما به اندازه ناراحتی و رنج کسی که آن حوادث برایش رخ داده و با همه وجود، خطرات و آسیب‌های آنها را درک کرده است، نمی‌رسد. حال ما در هنگام مناجات و دعا باید همانند حال چنین کسی باشد. باید حال ما چون کسی باشد که لباسش آتش گرفته، و هرچه تلاش می‌کند، نمی‌تواند آن را خاموش کند؛ شعله‌های آتش، بدنش را نیز می‌سوزاند و فریادرسی جز خدا نمی‌یابد و با همه وجود از خداوند یاری می‌طلبد و خطاب به او می‌گوید که خدایا، تنها تو می‌توانی مرا از این مصیبت و گرفتاری برهانی و نجات دهی.

یکی از دوستان نقل می‌کرد که در ایام حج و در سرزمین منا، حاجی‌ای اهل یکی از کشورهای غربی گم شد و هرچه تلاش کرد به کاروانش دست نیافت. او نقل کرده بود که در آن شرایط، حتی کسی را نیافتم که زبانم را بشناسد و متوجه منظوم شود و سخت مضطرب و نگران شدم. وقتی هیچ راهی برای نجاتم نیافتم، متوجه حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام شدم و از آن حضرت خواستم که مرا راهنمایی کنند. ناگهان آقای نزد من آمد و گفت که دوستان فلان جا هستند؛ برو تا به آنها بررسی. من با خودم گفتم آن آقا از کجا زبان مرا می‌دانست و چگونه مطلع شده بود که من گم شده‌ام.

اگر انسان واقعاً احساس کند که گرفتار هجران و فراق است و به فقر معنوی مبتلا شده، و باور کند که گناهان چون آتشی بر جان‌ش افتاده‌اند، با حال مساعد و هماهنگ با مناجاتی چون مناجات مفتقرین به خداوند پناه می‌برد و از او می‌خواهد که گرفتاری‌های